

نقش علوم قرآنی در فقه القرآن

موسی صدر - حسن علمی

در مباحث قرآن و فقه یکی از محورهای بایسته و نیازمند پژوهش و بررسی، موضوع نقش علوم قرآن در استنباط و برداشت از آیات الاحکام است. تردیدی نیست که پیدایش هریک از محورهای علوم قرآنی مانند: تحریف، نسخ، اسباب نزول وغیره، ناشی از عوامل خاص بوده است و تحقیق در آن مباحث، روشنگر ابهامات و گاه پرسشها و اشکالات چندی است. اما آیا پژوهش در آن محورها و دستاوردهای آن در فقه القرآن نیز تأثیر و جایگاهی دارد یا نه؟ این سؤال است که می باید بدان پاسخ داد. نوشته حاضر کوشیده است تا با مطرح کردن سه محور از محورهای علوم قرآن در حدّ توان و مجال به این سؤال پاسخ دهد. با این امید که سرآغازی باشد برای تحقیقات گسترده تر و عمیق تر.

تأثیر علم ناسخ و منسوخ در برداشت از آیات الاحکام

نسخ آن گونه که در مباحث علوم قرآنی مورد بحث قرار می گیرد و در اصطلاح فقهاء مطرح است عبارت است از:

برداشته شدن حکم ثابت شرعی از روی موضوع آن در مرحله تشریح و انشاء.^۱

این تعریف تقریباً مورد اتفاق است، گرچه برخی تعبیرات، قیدهایی را به تعریف یادشده اضافه می کند، اما این قیدها در حقیقت از لوازم نسخ است نه حقیقت نسخ.

با توجه به تعریف یادشده به وضوح می توان دریافت که نسخ در آیات الاحکام، یکی از مؤثرترین عوامل در استنباط و استخراج حکم است؛ زیرا فقیه همواره در پی حکمی است که هم اکنون حجّت بوده و قابل عمل باشد و اما حکمی که به واسطه حکم دیگر از ارزش افتاده و دیگر اعتبار شرعی ندارد، نمی تواند مورد توجه او قرار گیرد. بنابراین، نسخ حکم به عنوان یک پدیده درعالم تشریح، از نظر واقع و مقام ثبوت، تأثیر مستقیم در استنباط از آیات دارد، اما نکته مهم در این زمینه وجود نسخ است. آیا در موردی از احکام قرآنی نسخ واقع شده است؟

بعضی از دانشمندان ادعا کرده اند که در بیشتر قریب به اتفاق مواردی که تصور می شود، نسخ صورت گرفته است، نسخ به معنی واقعی کلمه نیست، بلکه گونه ای دیگر از تقابل، مثل: تخصیص و تقیید و غیره است^۲ اگر این نظریه را بپذیریم، مسأله نسخ به رغم تأثیر آن در مقام ثبوت، در عمل نقشی در استنباط حکم از آیات نخواهد داشت.

ولی واقعیت این است که این نظریه جای درنگ و تردید است، زیرا عنوان ناسخ و منسوخ در ردیف عناوین دیگر همچون عام و خاص، مطلق و مقید، محکم و متشابه و... بارها در سخنان ائمه به کار رفته و ایشان بر این نکته تأکید داشته اند که آگاهی از ناسخ و منسوخ قرآن همانند سایر ضورت‌های دیگر شرط لازم برای تفسیر قرآن است، به گونه ای که اگر مفسر از ناسخ و منسوخ آگاه

نباشد، نمی تواند مراد واقعی آیات را درک کند. با توجه به این واقعیت چگونه می توان جریان نسخ را در آیات الاحکام انکار کرد و همه موارد آن را عام و خاص یا مطلق و مقید به حساب آورد. افزون بر آن، در روایات، موارد بسیاری وجود دارد که ائمه خود به نسخ یک آیه به وسیله آیه دیگر تصریح کرده اند، این موارد علاوه بر آن که می تواند شواهدی بر نقش و تأثیر نسخ در استنباط از آیات باشند، دلیل محکمی بر بطلان نظریه یاد شده نیز هستند، به عنوان نمونه به موارد زیر توجه کنید:

۱. حکم زنا

در روایتی امام علی (ع) فرمود:

(در آغاز اسلام حدّ زن زناکار حبس و زندانی کردن او در خانه بود بحکم آیه ذیل:

(واللاتی یأتین الفاحشه من نسائکم فاستشهدوا علیهنّ أربعه منکم فان شهدوا فامسکوهنّ فی البیوت حتّی یتوفاهنّ الموت او یجعل الله لهنّ سبیلاً) نساء/ ۱۵

اما پس از آن که تعداد مسلمانان زیاد شد و اسلام تقویت گردید و کارهای جاهلیت بیش از پیش مورد تنقّر قرار گرفت، خداوند آیه مبارکه سوره نور [نور/ ۲] را فرستاد که در آن دستور به تازیانه زدن زناکار داده شده است.

به این ترتیب آیه حبس بوسیله این آیه نسخ گردید. ۳

آیه الله خوئی بر این باور است:

(آیه جلد [تازیانه] ناسخ آیه حبس نیست، زیرا ناسخ بودن آن بسته به دو چیز است: نخست آن که حبس به عنوان حدّ زنا باشد و دیگر آن که سبیل که در آیه نخست آمده است، مقصود از آن جلد و رجم [در مورد زنا] محصنه باشد و هیچ یک از این دو ثابت نیست، چون حبس به عنوان یک حکم بازدارنده است و هم اکنون نیز باقی است در حالی که جلد و رجم، حکم تأدیبی نسبت به مرتکب فاحشه می باشد و ربطی به حکم پیشین ندارد.

علاوه بر این، حکم جلد و رجم نمی تواند مصداق سبیل وعده داده شده در آیه نخست باشد، چون جلد و رجم نوعی عذاب و عقوبت است و نمی توان آن را راه خلاصی از حبس که نسبت به عذاب سبک تر و قابل تحمل تر است، دانست. ۴

این ادعا از چند جهت قابل پذیرش نیست.

اولاً، چنانکه از روایت استفاده می شود حبس زناکار به عنوان یک حکم شرعی تأدیبی نسبت به زناکار تلقی می شده است و این چیزی جز حدّ نیست.

ثانیاً، امام (ع) خود تعبیر به نسخ آیه حبس به وسیله آیه جلد می کند چگونه می توان این واقعیت را انکار کرد و حکم حبس را یک حکم نسخ ناشدنی و ماندگار تلقی کرد.

ثالثاً، همه مسلمانان از شیعه و سنی تاکنون این چنین می فهمیدند که آیه حبس منسوخ است و دیگر نمی توان به عنوان یک حکم شرعی آن را بر زناکار جاری ساخت. این اتفاق خود دلیل و شاهد محکمی بر واقع شدن نسخ در آیه یاد شده است.

و اما این که ایشان می نویسند: (جلد و رجم نمی تواند سبیل وعده داده شده باشد.) نیز سخن درستی نیست، زیرا آنچه در روایت به عنوان ناسخ معرفی شده است، آیه جلد است و حکم رجم در آیات قرآن نیامده است، بدیهی است که عذاب ناشی از تازیانه خوردن، به مراتب از حبس ابد در خانه آسان تر است.

۲. حکم عده وفات

در روایت دیگر از امیرالمؤمنین (ع) آمده است:

(در زمان جاهلیت هنگامی که شخصی وفات می کرد همسر او تا یک سال از ازدواج مجدد خودداری می کرد و در این مدت در خانه همسرش زندگی می کرد و اولیای میت از ترکه میت برای او خوراک و پوشاک تهیه می کردند. اسلام نیز در ابتداء همین عمل را تأیید کرد و آیه زیر در همین زمینه نازل شد:

(والذین یتوفون منکم و یذرون ازواجاً وصیّۀ لازلواجهم متاعاً الی الحول غیر اخراج...) بقره / ۲۴۰

اما پس از مدتی وقتی اسلام تقویت شد، خداوند متعال این آیه را نازل فرمود:

(والذین یتوفون منکم و یذرون ازواجاً یتربصن بانفسهنّ اربعۀ اشهر و عشرأ فاذا بلغنّ اجلهنّ فلا جناح

علیهنّ...) (بقره / ۲۳۴) و براساس این آیه، آیه قبل نسخ شد. ۵

این روایت نیز به خوبی دلالت بر وجود نسخ در آیات الاحکام دارد و مرحوم طبرسی نیز در ذیل هردو آیه تصریح به همین معنی کرده است.

۳. حکم ارث

مورد دیگری که می توان از آن به عنوان نمونه نسخ در آیات الاحکام یاد کرد، جریان ارث است. به فرموده امام علی (ع):

(وقتی پیامبر اکرم (ص) به مدینه هجرت فرمود، میان مهاجرین و انصار قرارداد برادری بستند و میراث را نیز به حکم آیه: (انّ الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل اللّٰه والذین آووا و نصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض...) (انفال / ۷۲) براساس برادری دینی قرار دادند، ولی پس از مدتی حکم یادشده با آیه ۶ سوره احزاب نسخ شد و ارث بر اساس رحم و قرابت داده شد نه برادری ناتنی. ۶)

این نمونه ها که به تصریح امام (ع) یک آیه توسط آیه دیگری در آن نسخ شده است، بهترین شاهد بر نقش نسخ در استنباط حکم از یک سو و نادرستی دیدگاه نبود نسخ در قرآن، از سوی دیگر است.

شناخت آیه های مکی ومدنی و نقش آن در فقه قرآنی

در کتابهای مربوط به علوم قرآن، آیات مکی ومدنی سه گونه تعریف شده است:

۱. آیه های مکی آیه هایی هستند که پیش از هجرت بر پیامبر اکرم نازل شده است و آیه های مدنی آیه هایی هستند که پس از هجرت نازل گردیده است. ۷. در این تعریف عنصر زمان و مراحل دعوت لحاظ شده است.

۲. آیه های مکی آیه هایی هستند که در مکه بر پیامبر اکرم (ص) نازل گردیده اگر چه پس از هجرت بوده است. در مقابل، آیه هایی که در مدینه نازل گردیده، آیه های مدنی شمرده می شوند. ۸. در این تعریف عنصر مکان دخالت داده شده است.

۳. آیه هایی که مخاطب آن اهل مکه اند، آیه های مکی و آن آیه ها که خطاب به اهل مدینه نازل شده است، آیه های مدنی اند. ۹. این تعریف بر اساس نقش عنصر انسانی در تقسیم آیه ها، صورت گرفته است.

از تعریفهای بالا ظاهراً آنچه که مورد پذیرش بیشتر اندیشه وران قرار گرفته است، تعریف نخست است؛ زیرا دو تعریف دیگر از نظر منطقی جامع و مانع نیستند، چون تعریف دوم آیه هایی را که خارج از مکه و مدینه نازل شده است در بر نمی گیرد و تعریف سوم بر پایه نادرستِ اختصاص مخاطبان قرآن به اهل مکه و مدینه استوار است.

معیار تشخیص آیه های مکی و مدنی

در این که چگونه و از چه راههایی می توان آیه های مکی و مدنی را تشخیص داد و یکی را از دیگری جدا کرد، دو نظریه مطرح است:

۱. روایات در این زمینه تعیین کننده مکی و مدنی بودن آیه هائند. این دیدگاه در میان اهل سنت طرفداران بیشتری دارد.

۲. خود آیه ها معیار تشخیص و تعیین مکی و مدنی است، نه روایتها، زیرا روایتهای رسیده هیچ یک از نظر سند اعتبار لازم را ندارند.

علامه طباطبائی در این زمینه می نویسد:

(پس بنابراین آنچه گذشت تنها راه تشخیص ترتیب سوره های قرآنی و مکی و مدنی بودن آنها، تدبیر در مضامین آنها و تطبیق آن با اوضاع و احوال پیش از هجرت و پس از هجرت است. این روش تا اندازه ای که پیش می رود برای تشخیص ترتیب سور و آیات قرآنی و مکی و مدنی بودن آنها سودمند است.) ۱۰

به نظر می رسد که تکیه کردن بر هر یک از دو معیار یاد شده به تنهایی نمی تواند در همه آیه های قرآن سود بخشد، زیرا در برخی موارد روایات متعارض است و در بعضی از آیه ها، مضامین آن قابل تطبیق بر هر دو زمان پیش از هجرت و پس از هجرت است. بنابراین، بهتر است که از هر دو وسیله بهره گرفته شود و در صورت تفاوت احتمالی راههای یاد شده در مورد خاصی، ترجیح با مضامین و سیاق آیه ها است. زیرا روایات تاریخی، بویژه در مواردی که با جریانها یا نظامهای سیاسی برخورد می کند، کمتر قابل اعتماد است.

آثار مکی و مدنی بودن آیه ها

شناخت و تشخیص آیه های مکی و مدنی، در شناسایی مراحل دعوت پیامبر اکرم (ص) و به دست آوردن خصوصیات روحی و اجتماعی مردم آن زمان و موانع مختلف فکری و اجتماعی موجود در

مسیر دعوت، نقش به سزایی دارد اما در کشف و استنباط احکام شرعی تأثیر چندانی ندارد؛ زیرا تنها موردی که به نظر می‌رسد مکی بودن و مدنی بودن آیه‌ها اثر داشته باشد، شناخت ناسخ از منسوخ در صورت تفاوت دو حکم قرآنی در یک موضوع است که در این صورت، به طور طبیعی آیه مدنی ناسخ و آیه مکی منسوخ خواهد بود، اما آنچه که مهم است وجود چنین نسخی در قرآن است. برخی از فقیهان معاصر مدعی اند که آیه‌هایی که ادعا شده است ناسخ برخی دیگر از آیه‌ها است، در حقیقت ناسخ نیستند بلکه از قبیل عام و خاص یا مطلق و مقید یا عناوین دیگری از این گونه اند و در این زمینه تنها آیه (نجوی) را می‌توان ناسخ آیه دیگر به حساب آورد. ۱۱

گرچه این نظریه با توجه به روایاتی که درباره تفسیر قرآن وارد شده است و یکی از شرایط آن را شناخت ناسخ و منسوخ و... دانسته است، قابل تأمل است، زیرا اگر ناسخ و منسوخ در قرآن نباشد، تعبیرات یادشده، دیگر مفهومی نخواهد داشت. بلی، این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که نسخ به معنی واقعی کلمه، بسیار محدود است و تنها در موارد اندکی قابل پذیرش است. برای آن که این حقیقت آشکارتر گردد، ناگزیریم احکامی را که در دوران مکه بر پیامبر اکرم (ص) شده، مورد بررسی و سنجش با احکام مدنی مربوط به همان موضوع قرار دهیم تا میزان ناسازگاری آنها روشن گردد.

در تفاسیر، بیشتر به یاد کرد مکی و مدنی بودن سوره‌ها بسنده می‌شود و گاهی به صورت اجمال به مکی و مدنی بودن برخی از آیه‌ها نیز اشاره می‌شود. اما با توجه به آن که در موارد بسیاری، آیه‌های مکی در سوره‌های مدنی و آیه‌های مدنی در سوره‌های مکی قرار گرفته‌اند، با درک مکی و مدنی بودن سوره‌ها نمی‌توان از زمان دقیق نزول تک تک آیات آگاهی یافت از این روی، برای شناخت آیات مکی و مدنی، بویژه احکام شرعی این دو دوره، راهی دیگر باید جست.

در گذشته از معیار تشخیص مکی و مدنی بودن آیات سخن گفتیم. برخی در تشخیص آیات این دو دوره بر روایات تکیه داشتند و برخی بر مضامین، اما به نظر می‌رسد در مورد آیات الاحکام، هیچ یک از دو راه یادشده در خور استفاده نباشد، زیرا مضامین آیات الاحکام مکی هیچ گونه خصوصیتی ندارد که بتوان بر اساس آن مکی بودن آنها را تشخیص داد، همان گونه که در باره احکام شرعی در دوران مکه نیز روایات بسیار اندکی رسیده است که همان روایت‌هایی است که مکی و مدنی بودن یک سوره را بیان می‌کند.

بعضی از اندیشه‌وران راه دیگری نشان داده‌اند که این راه اگر بر اصول درستی استوار باشد، می‌تواند ما را به صورت دقیق‌تر به شناخت آیات مکی و مدنی رهنمون گردد. این راه شناخت و بررسی آیات بر اساس کوتاهی و درازای آنهاست.

یکی از نویسندگان معاصر کوشیده است با استفاده از محاسبه احتمالها و ترسیم منحنی‌های گوناگون و مقایسه آیات مکی و مدنی، به قاعده‌ای کلی این زمینه دست یابد که بتوان بر مبنای آن آیات مکی و مدنی را از یکدیگر تشخیص داد و حتی زمان نزول آنها را نیز تعیین کرد.

نتایج به دست آمده در کتاب نویسنده یادشده تا حد زیادی با واقع منطبق است و می‌تواند در شناخت آیات مکی از مدنی ما را یاری رساند. ۱۲

براساس پژوهش یادشده، احکامی که در مکه نازل شده است در چند محور زیراست:

۱. نماز که آیات زیادی در این زمینه نازل شده است.
۲. زکات و انفاق. البته طبیعی است که مقصود از واژه زکات، زکات معروف با شرایط مذکور در کتابهای فقهی نیست، بلکه مطلق انفاق مال، مورد نظر است.
۳. کم فروشی.
۴. حفظ امانت.
۵. زنا.
۶. اعراض از لغو.
۷. وفای به عهد.
۸. مال یتیم.
۹. جهاد.
۱۰. ربا.
۱۱. قرض الحسنه.
۱۲. حج.
۱۳. امر به معروف.
۱۴. لواط.

این موضوعها چنانکه پیداست در آیات مدنی نیز مطرح شده است، با سنجش میان آیات مکی و مدنی این حقیقت به طور کامل آشکار می گردد که در بیشتر این موضوعها آیات مدنی تأیید و تأکید کننده آیات مکی اند و هیچ گونه ناسازگاری بین دو دسته آیات وجود ندارد و تنها در مورد ادّعا شده است که آیات مدنی متنافی و ناسخ آیات مکی است یکی در رابطه با کافران که آیات مکی بر مدارا با آنان دستور می دهد، درحالی که آیات مدنی جهاد و مقاتله با آنان را واجب می کند و دیگری در مورد زکات است که در آیات مکی مثل آیه:

(وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ...) (انعام / ۱۴۱) بگونه خاص واجب بوده است و سپس با آیه: (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً...) (برائت / ۱۰۴) نسخ شده است.

درباره موضوع جهاد و برخورد با کافران واقعیت این است که هیچ گونه رابطه ناسخ و منسوخ میان آیات نیست و نمی توان گفت آیات مدنی ناسخ آیات مکی اند، زیرا نسخ یک حکم، به معنی ناشایستگی عمل بر طبق آن در هر شرایط است، مانند موضوع قبله. در صورتی که چگونگی برقراری رابطه با کافران بر اساس شرایط و مقتضیات زمان فرق می کند و نرمش با آنان و عفو آنان در برخی شرایط بر اساس برخی مصالح است، بنابراین نمی توان گفت آیات مکی منسوخ هستند.

و اما در موضوعی همانند زکات ممکن است نظریه نسخ آیه یا آیات مکی توسط آیات مدنی پذیرفته شود چون چگونگی و شکل پرداخت زکات در دو نوع آیه به طور کامل متفاوت است.

به هر حال، آنچه که در این زمینه دارای اهمیت است، بررسی حجم آیات ناسخ و منسوخ در دو دوره مکه و مدینه است. مقایسه این دو بخش از آیات، این واقعیت را بیش از پیش تأیید می کند که نسخ

در بین آیات مکی و مدنی بسیارناچیز است و شاید یکی از علت‌های آن، این باشد که آیات مکی و مدنی کامل کننده دو بعد زندگی بشر است؛ زیرا آیات مکی بیشتر به احکام فردی توجه نشان داده است و آیات مدنی در بیشتر موارد احکام اجتماعی و قوانین مربوط به حکومت و تشکیل جامعه و اداره آن را تشریح کرده است و این دو گونه احکام، تکمیل کننده یکدیگر و سازگار با یکدیگرند، بنابراین نسخ که ناسازگاری کامل و صد درصد دو حکم را می‌طلبد، چندان زمینه‌ای در میان دو دسته یاد شده آیات ندارد.

اگر نسخ زمینه نداشته باشد، قهراً، مهم‌ترین اثر تشخیص آیات مکی و مدنی از یکدیگر نیز از بین خواهد رفت و این بدان معنی است که علی‌رغم آثار فرهنگی و معرفتی این دودسته آیات در دیگر ابعاد، در بعد استنباط احکام نقش چندانی برای آنها نمی‌توان قائل شد.

نقش تناسب در فقه القرآن

تناسب، به مفهوم پیوستگی منطقی چند آیه، یا چند جمله از یک آیه، با یکدیگر، در ابعاد گوناگون است. گاه تناسب در رابطه با آیات یک سوره در نظر گرفته می‌شود و گاهی تناسب چند آیه از یک سوره و گاه در خصوص صدر و ذیل یک آیه و گاهی نیز بین موضوع و محمول یک جمله.

به جز نوع اول که بیشترین نقش را، در تعیین محل نزول آیات، یعنی مکی یا مدنی بودن یک آیه دارد تا در استنباط حکم از آیات، سایر انواع تناسب، همگی در کشف و دریافت حکم از آیات الاحکام، به گونه‌ای تأثیر دارند، ولی از آن جا که در این نوشتار نقش تناسب به عنوان محوری از محورهای علوم قرآنی بررسی می‌شود، لذا از تناسب حکم و موضوع که بیشتر به عنوان یک موضوع اصولی مطرح است تا علم قرآنی، صرف نظر می‌شود.

نقش تناسب آیات در استنباط حکم شرعی از دو جهت درخور توجه است:

۱. از نظر درجه تأثیر در کشف حکم.

۲. از جهت مکانیسم تأثیر.

از بعد نخست می‌توان گفت تأثیر تناسب آیات، چیزی در حدّ یک قرینه است و نه بیشتر؛ زیرا پیوستگی طبیعی دو آیه یا دو جمله از جهت مفهوم یا جایگاه، فقط زمینه ساز یک تصور جدید در مجموع آیات است و این تصور می‌تواند موافق با قرائن و دلائل دیگر باشد یا مخالف با آن، بنابر این همان گونه که مجال برای ذهنیت فقیه در انتخاب یک معنی باقی می‌ماند، در تعارض با دلایل دیگر نیز نمی‌توان تنها بر تناسب تکیه کرد. به این ترتیب، زمینه تأثیر تناسب آیات، موارد مشکوک و خالی از دلیل قوی است.

و اما از زاویه دوم یعنی مکانیسم و چارچوب تأثیرگذاری، نمونه‌های بررسی شده در آیات الاحکام چنین می‌نمایند که تأثیر تناسب از دو طریق صورت می‌گیرد یکی تبیین و توضیح موضوع، و دیگر تعیین حدود و دائره شمول و گستردگی حکم. پس نقش تناسب در استنباط احکام به عنوان یک عمل ذهنی همواره به صورت غیرمستقیم ایفا می‌گردد.

نمونه ها

اینک به مواردی از آیات که تناسب می تواند در یکی از دو جهت یادشده تأثیر گذارد، اشاره می شود. لازم به یادآوری است که منابع ما در این تحقیق بیشتر تفاسیر بوده است تا کتابهای فقهی، زیرا فقدان تحقیقات قرآنی در حوزه فقه و استنباط، ما را از دستیابی به مسائلی از این دست در کتابهای فقهی محروم ساخته است.

* (قاتلوا الذین لایؤمنون باللّه ولا بالیوم الآخر ولا یحرمون ما حرّم اللّه ورسوله ولایدینون دین الحقّ من الذین اوتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون).

توبه / ۲۹

با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز واپسین ایمان نمی آورند و حرام خدا و پیامبر را حرام نمی دانند و به دین حق پایبند نیستند، جنگ کنید تا آن که به دست خود و با کوچکی و خواری جزیه بپردازند.

در این آیه مبارکه دو نکته از نظر فقهی درخور درنگ و تحقیق است:

۱. آن که مقصود از (الذین اوتوا الكتاب) چه کسانی هستند؟ آیا به جز یهود و نصارا، مجوسیان را نیز دربر می گیرد یا نه و اگر شامل است آیا جزیه از مجوسی هم پذیرفته می شود یا نه؟ در این زمینه شاید با قطع نظر از روایات که مجوسی را اهل کتاب می داند و با آنان معامله اهل کتاب را توصیه می کند، مسأله تا حدودی مجهول باشد. اما بعضی از مفسران مثل علامه طباطبایی، بر این باورند که از تناسب صدر و ذیل آیه (یا سیاق آیه به تعبیر ایشان) می توان دریافت که همه فرقه های اهل کتاب از جمله مجوسیان مکلف به پرداخت جزیه هستند و جزیه از همه آنان پذیرفته است؛ زیرا در ابتدای آیه حکم قتال به همه اهل کتاب مربوط است پس در ذیل آیه نیز حکم به پرداخت جزیه را که به عنوان هدف نهایی قتال بیان شده است باید مربوط به همه اهل کتاب دانست و این مقتضای تناسب صدر و ذیل آیه است. ۱۳

۲. نکته دیگری که نیاز به تحقیق دارد کلمه (صاغرون) است آیا مقصود از آن اظهار حقارت و کوچکی هنگام پرداختن جزیه است، یا آن که مراد خضوع و فروتنی در برابر قوانین جامعه اسلامی و مخالفت نکردن با سنتها و قانونهای مسلمانان است؟ برخی از فقهای اهل سنت و بعضی از مفسران مانند طبرسی مفهوم اول را برداشت کرده اند ایشان می نویسند:

(وهم صاغرون) ، ای ذلیلون مقهورون یجرون الی الموضع الذی یقبض منهم فیه بالعنف حتی یؤدّوها و قیل هو أن یعطوا الجزیة قائمین و الآخذ جالس) (۱۴)

منظور از جمله (وهم صاغرون) آن است که در حال خواری و تحت نظر به زور به جایگاه پرداخت جزیه روانه می شوند تا آن را بپردازند. و برخی گفته اند: (یعنی آنان در حال ایستاده می پردازند و گیرنده در حال نشسته می گیرد).

اما واقعیت این است که تناسب جملات آیه کریمه مفهوم دوم را القاء می کند زیرا اوصافی که به عنوان مجوز قتال بیان شده است، یعنی ایمان نداشتن به خدا و آخرت و نپذیرفتن دین حق و حلال شمردن حرامها، مستلزم آن است که اهل کتاب مسلمان شوند و در برابر خداوند خاضع گردند، اما

از آن جا که حکم جزیه به عنوان جایگزین ایمان و اسلام بیان شده است، نزدیک ترین حالت که کم ترین فاصله را با مسلمان شدن دارد، یعنی خضوع در برابر حاکمیت اسلام به عنوان دین خدا باید اعتبار گردد و این بدان معنی است که کوچک شدن اهل کتاب به مفهوم اطاعت از قوانین اسلامی و سنتهای مسلمانان است؛ یعنی حاکمیت دین، نه حاکمانی که جزیه را می گیرند. شاید به همین لحاظ است که فقهایی مانند شیخ طوسی و دیگران تعبیر دوم را پذیرفته اند. ۱۵

* (ویسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض ولا تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن فأتوهن من حیث امرکم الله ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین) بقره / ۲۲۲

واز تو درباره حیض می پرسند، بگو: چیز زیانبار و آلوده ای است، از این رو در حال قاعدگی از زنان کناره گیری کنید و با آنان نزدیکی نکنید تا پاک شوند و هنگامی که پاک شدند، از راهی که خداوند فرمان داده با آنان آمیزش کنید. خداوند توبه کنندگان و پاکان را دوست دارد. در این که مقصود از (تطهر) در جمله (فاذا تطهرن) چیست؟ اختلاف نظر وجود دارد. بعضی گفته اند مقصود غسل است، پس ممنوع بودن آمیزش با حائض تا پس از غسل ادامه دارد؛ اما برخی گفته اند با توجه به کلمه (یطهرن)، که بدون تردید بمعنی انقطاع دم است، مراد از (تطهر) شستن محل است، نه غسل. بنابراین پایان ممنوع بودن نزدیکی، بند آمدن خون است.

این استنباط دوم که سخن صحیحی است، براساس تناسب صورت گرفته است. علامه طباطبایی می نویسد:

(منظور از تطهر در آیه اگر شستن باشد، مفاد آیه استحباب این کار است. و اگر منظور از آن غسل کردن باشد مفهوم آیه استحباب آمیزش پس از غسل است، همچنانکه در روایت آمده (غسل نزد من محبوب تر است). و منظور از آیه حرام بودن آمیزش پیش از غسل، یعنی پس از پاک شدن و پیش از غ سل کردن نیست؛ زیرا در این صورت با پایان ممنوعیت پاک شدن از خون (که در صدر آیه گفته شده) منافات خواهد داشت. (۱۶)

در تفسیر نمونه نیز این واقعیت این گونه آمده است:

(از جمله (اذا تطهرن) استفاده می شود که به مجرد پاک شدن زنان از عادت ماهیانه، آمیزش با آنها جایز است؛ زیرا این جمله پس از توصیف خون حیض به آلودگی آمده است؛ یعنی به هنگامی که از این آلودگی پاک شدند ممنوعیت برطرف شود و تفسیر (تطهرن) به غسل کردن زنان با ظاهر آیه سازگار نیست؛ زیرا در آغاز آیه هیچ گونه سخنی از وجوب غسل در میان نبوده است. (۱۷)

به هر حال تقریب علامه را بپذیریم یا بیان تفسیر نمونه را آنچه مهم است نقش تناسب در کشف یک موضوع شرعی است.

* (... وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط اولامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیداً طیباً...) نساء/ ۴۳

و اگر بیمارید یا مسافر، یا قضای حاجت کرده اید و یا با زنان آمیزش جنسی داشته اید و در این حال آب نیافتید با خاک پاکی تیمم کنید.

در واژه (لامستم) اختلاف کرده اند که به معنی جماع و آمیزش است یا لمس با بدن. بنابراین از دو احتمال، حکم فقهی آن متفاوت خواهد بود. در این زمینه طبرسی با استفاده از تناسب و سیاق آیه احتمال اول را برگزیده است و این شاید یکی از مواردی است که سیاق به صراحت به یاری تبیین مفهوم یک موضوع فقهی آمده است.

طبرسی آورده است:

(منظور از (لامستم النساء) جماع است. و برخی گفته اند مقصود لمس کردن با دست یا جز آن است، ولی معنی نخست درست است، زیرا خدای سبحان وظیفه جنب را با بودن آب در این آیه بیان فرموده است (ولاجنباً الاّ عابری سبیل حتی تغتسلوا) و پس از آن وظیفه محدث [به بول و غایط] را با نبودن آب در این آیه (او جاء احد منکم من الغائط) بیان کرده است. بنابراین مناسب نیست که خداوند از وظیفه جنب در صورت نبودن آب سخنی نگوید. با آن که پیش از این یادی از جنب کرده است. در حالی که وظیفه محدث [به بول و غایط] را در صورت نبودن آب بیان کرده است با آن که سخنی از او در میان نبوده است. پس معلوم می گردد که منظور از (لامستم النساء) جماع است تا بتوان آیه را بیانگر وظیفه جنب در شرایط نبود آب دانست.) ۱۸

* (انّ عدّة الشّهور عند الله اثنا عشر شهراً فی کتاب الله یوم خلق السموات والأرض منها أربعة حرم ذلك الدین القیم فلا تظلموا فیهنّ أنفسکم وقاتلوا المشرکین کافّة کما یقاتلونکم کافّة واعلموا أنّ الله مع المتقین) توبه / ۳۶

شمار ماهها نزد خدا از آن روز که آسمانها و زمین را آفریده دوازده ماه است که چهارماه از آن، ماه حرام است و جنگ در آن ممنوع است این آیین ثابت و پابرجاست. بنابراین، در این ماهها به خود ستم نکنید و با مشرکان دسته جمعی پیکار کنید همان گونه که آنان دسته جمعی با شما پیکار می کنند و بدانید خداوند با پرهیزکاران است.

در این آیه با بیان حرام بودن ماههای چهارگانه، هرگونه ظلم و ستمی بر نفس که گستره آن، همه گناهان را می گیرد مورد نهی واقع شده است. اگر تعبّد به لفظ صورت گیرد و بدون توجه به سیاق آیات قبل و بعد از آن، فقط با موازین و معیارهای اصولی مانند اطلاق لفظی و مانند آن، به استنباط حکم پرداخته شود، به طور قطع نتیجه آن، حرام بودن مضاعف هرگونه گناه در ماههای حرام خواهد بود، زیرا نهی، ظهور در حرمت دارد و متعلق نهی نیز اطلاق دارد، در حالی که تناسب این آیه با آیات قبل و بعد، که از قتال با مشرکان سخن گفته است، نشان می دهد که من ظور از ظلم در این آیه، جنگ و کشتار است و از همین رو کسی به اطلاق آن در فقه، فتوی نداده است.

علامه طباطبایی در رابطه با این آیه می نویسد:

(جمله [فلا تظلموا فیهنّ أنفسکم] اگرچه بنا بر مطلق بودن لفظ آن، از هرگونه ظلم و معصیت نهی می کند، ولی سیاق آیه دلیل آن است که مقصود اصلی، جنگ در ماههای حرام است.) ۱۹

نمونه های بالا نشانگر آن است که تناسب یک آیه با آیات قبل و بعد می تواند راهگشای خوبی برای فهم مقصود کلمات و الفاظ در آیات الاحکام باشد، ولی همان گونه که یاد شد تأثیر تناسب فقط در

همین مهم خلاصه نمی شود، بلکه در تبیین محدوده و گستره حکم نیز نقش مؤثری دارد که اینک به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

۱. (وان کنتم علی سفر ولم تجدوا کاتباً فرهان مقبوضه...) بقره/ ۲۸۳

واگر در سفر بودید و نویسنده ای نیافتید، گرو بگیرید...

چنانکه به روشنی پیداست آیه کریمه مسأله رهن را در هنگام سفر مطرح کرده است که اگر بگوییم معنی آن جایز نبودن رهن در حضر است، دست کم نفی و اثبات آن در بوته اجمال باقی می ماند؛ یعنی نمی توان از آیه فهمید که رهن در حضر صحیح است یا نه، ولی اگر سیاق و تناسب را در نظر بگیریم می توان در پرتو آن دریافت که مشروع بودن رهن اختصاص به سفر ندارد، بلکه در حضر نیز رهن دادن و گرفتن صحیح است، زیرا جمله (و لم تجدوا کاتباً) به خوبی نشانگر آن است که سفر خصوصیت ندارد، بلکه آنچه در مشروع بودن رهن اهمیت دارد، دست نیافتن به تنظیم کننده و نویسنده سند است و سفر به عنوان نمونه بارز مواردی که به نویسنده کمتر دسترسی هست، بیان شده است. بنابراین تناسب دو جمله از یک آیه، فراگیری حکم را نسبت به زمانها و مکانهای گوناگون اثبات می کند. ۲۰

۲. (انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفه قلوبهم و فی الرقاب والغارمین و فی سبیل اللّٰه و ابن السبیل فریضه من اللّٰه و اللّٰه علیم حکیم.)

توبه / ۶۰

زکاتها مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای جمع آوری آن زحمت می کشند و کسانی که برای جلب محبتشان اقدام می شود و برای آزادی بردگان و بدهکاران و برای مصرف در راه خدا و برای در راه ماندگان است. این یک فریضه مهم الهی است و خداوند دانا و حکیم است. معروف است که عمر، سهم (مؤلفه قلوبهم) (کسانی که محبتشان جلب می شود) را از زکات قطع کرد به این دلیل که این سهم در زمان ضعف مسلمانان به شماری داده می شد تا از آسیب آنان در امان باشند، اما پس از اقتدار مسلمانان و پیروزی آنان بر کفار و مشرکان، دیگر دلیلی بر پرداخت این سهم نیست.

طبرسی در مجمع البیان، به ابوحنیفه و اصحابش نسبت داده است که قائل به سقوط این سهم اند ۲۱ و کاشانی نیز در کتاب بدائع الصنائع همین حکم را به همه عالمان اهل سنت نسبت داده است. ۲۲

به هر حال، اگر تناسب جمله های آیه را معیار قرار دهیم باید گفت سهم داشتن (مؤلفه قلوبهم) از زکات، حکم همیشگی است و به زمان خاصی اختصاص ندارد؛ زیرا تناسب صدر و ذیل آیه اقتضا دارد که جمله (فریضه من اللّٰه) به تقسیم زکات به اصناف هشتگانه ارتباط داشته باشد، نه به اصل تشریح زکات. نتیجه آن که، تقسیم زکات به دسته های یادشده دستور الهی و فریضه ای تغییرناپذیر است، نه حکم ولایی از سوی پیامبر اکرم برای زمانی خاص. ۲۳

۳. (الزانی لاینکح الاّ زانیه او مشرکه والزانیه لاینکحها الاّ زان او مشرک و حرّم ذلک علی المؤمنین.)

نور / ۳

مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی کند و زن زناکار را نیز جز مرد زناکار یا مشرک به زنی نمی گیرد و این بر مؤمنان حرام شده است.

از این آیه مبارکه همان گونه که در روایات نیز تأکید شده است، حرام بودن ازدواج با زناکار و مشرک فهمیده می شود، اما در روایات، این حکم بر زناکاری تطبیق شده است که حدّ بر او جاری، از آن جمله روایت زیر است:

امام باقر (ع) فرمود:

(منظور آیه مردان وزنانی هستند که در زمان پیامبر به زناکاری شهرت داشتند، خداوند مردم را از ازدواج با آنان نهی فرمود و امروزه نیز بر همین منوال است. اگر کسی مشهور به این کارها بود و حدّ بر او جاری شده بود به او همسر ندهید، تا بدانید توبه کرده است.) ۲۴

این پرسش در این جا مطرح است که امام (ع) این قید را از کجا استفاده فرموده است؟

پاسخ این سؤال با توجه به علم بی پایان و لدنی ائمه (ع) و این که آنان معدن علم و مهبط وحی اند و علم قرآن و شریعت را از پیامبر به ارث برده اند، روشن است.

ولی شاید بتوان گفت قید یادشده از تناسب و پیوند طبیعی آیات استفاده می شود؛ زیرا حکم یادشده در پی حکم به اقامه حدّ بیان شده است. طبیعی است که در چنین وضع و حالتی آنچه در ذهن می آید آن است که حرام بودن ازدواج در مورد زناکاری است که حکم پیشین نیز در باره او بوده است، پس پیوستگی این دو آیه باعث تقیید حکم دوم به حکم اول می شود، بعید نیست که امام (ع) در کنار منابع دیگری که در اختیار دارد از این عنصر نیز در بیان حکم یادشده بهره گرفته باشد.

۴. (... واحلّ لکم ماوراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین...)

نساء / ۲۴

اما زنان دیگر [غیر از اینها که بر شما حرام شد] برای شما حلال است که با اموال خود آنان را اختیار کنید، با پاکدامنی و خودداری از زنا.

علامه طباطبایی یادآور شده است که برخی از این آیه، حلال بودن ازدواج با زنان اهل کتاب را استفاده کرده اند. آن گاه ایشان نظریه یادشده را باطل اعلام می دارد به این دلیل که جمله یادشده در پرتو سیاق و تناسب آیات مفهوم دیگری دارد:

(زیرا آیه ظاهراً در جهت بیان زنان حرام و زنان حلال از جهت نسبی و سببی است نه از جهت گرایشهای دینی و مذهبی.) ۲۵

پاسخی که ایشان داده و در نتیجه عمومیت را از آیه فوق نفی کرده، همان گونه که ایشان یادآور شده است، با استفاده از ارتباط آیات با یکدیگر صورت گرفته است و این می تواند نشان دهنده نقش تناسب در بیان حدود حکم باشد.

به این ترتیب، با توجه به نمونه های یادشده می توان نتیجه گرفت که تناسب آیات یا به تعبیر دیگر ارتباط و پیوستگی منطقی و طبیعی چند آیه یا جمله که بعضی از مفسران از آن به سیاق تعبیر می کنند، نقش درخور توجهی در پرتو فکری بر موضوعات و احکام قرآنی دارد. البته چنان که پیشتر نیز

اشاره شد این تأثیر در حدّ یک قرینه و اماره است و از این روی، نمی توان در رویارویی با دلایل دیگر تنها بر روی آن تکیه کرد، اما در موارد مشکوک می تواند راهگشای فقیه باشد.

۱. ر ک: طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ناصر خسرو، تهران، ۱/ ۱۸۰؛ خویی، سید ابوالقاسم، البیان، ۲۷۹؛ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، نشر کتاب، تهران / ۴۹۰؛ فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، مؤسسه النشر الاسلامی، قم / ۸۰۲. ۲.
- خویی، سید ابوالقاسم، البیان، ۳۱۱.
۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۶ / ۹۰.
۴. خویی، سید ابوالقاسم، البیان، ۳۱۱.
۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۶ / ۹۰.
۶. همان، ۸ / ۹۰.
۷. طباطبایی، محمدحسین، قرآن در اسلام، دارالکتب الاسلامیه، تهران / ۱۶۸؛ حکیم، محمدباقر، علوم القرآن / ۴۳؛ الحفناوی، دراسات فی القرآن الکریم، دارالحديث، مصر / ۴۵۹.
۸. همان.
۹. همان.
۱۰. طباطبایی، محمدحسین، قرآن در اسلام / ۱۸۷.
۱۱. خویی، سید ابوالقاسم، البیان، ۲۸۷، ۲۸۷ و ...
۱۲. بازرگان، مهدی، سیر تحول قرآن، انتشارات قلم، تهران، بخش تاریخ نزول قرآن / ۸۷ - ۱۵۵.
۱۳. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۹ / ۲۳۷.
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۹ - ۳۴ / ۱۰.
۱۵. منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایة الفقیه (دارالفکر، قم)، ۳ / ۴۶۸.
۱۶. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ۲ / ۲۱۶.
۱۷. مکارم، ناصر و جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۲ / ۹۴.
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۳ - ۴ / ۸۱ و ۸۲.
۱۹. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ۹ / ۲۶۹.
۲۰. مکارم، ناصر و ...، تفسیر نمونه، ۲ / ۲۸۹ - ۲۹۰.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۴ - ۶۵ / ۳.
۲۲. کاشانی، بدایع الصنایع، ۲ / ۴۵ به نقل از: منتظری، حسینعلی، کتاب الزکاة، دارالفکر، قم، ۳ / ۳۰.
۲۳. برای تفصیل بیشتر، ر. ک به: طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ۹ / ۳۱۳ و ۳۱۴.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، به نقل از المیزان، ۱۵ / ۸۳ و ۸۴.

٢٥. طباطبائي، محمدحسين، الميزان ، ٥ / ٢٠٥.